

آیا لبخند

خوشبختی می آورد؟

روح اله مهدی پورعمرانی



عنوان کتاب: لبخندهای کشمشی
 نویسنده: فرهاد حسن زاده
 طرح جلد: نرجس رفیعی جو
 مشاور هنری: بهرام کلهرنیا
 ناشر: کتاب چرخ فلک
 نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۲
 شمارگان: ۳۳۰۰ نسخه
 تعداد صفحات: ۴۸ صفحه
 بها: ۵۰۰ تومان

این مجموعه داستان، شامل پنج داستان کوتاه، به نام‌های زیر است:
 ۱ - کش فقط کش تنبان
 ۲ - لبخندهای کشمشی یک خانواده خوشبخت
 ۳ - نیش و نوش
 ۴ - روز جهانی زلزله
 ۵ - یخچالی که سرما خورده بود

خواننده، پیش از آن که داستان‌های این مجموعه را بخواند و از موقعیت‌های خنده‌دار و طنز داستان‌ها لذت ببرد، با نوعی شیطنت در نامگذاری داستان‌ها و ساخت واژه‌ها و عبارات‌ها و ترکیب‌های واژگانی روبه‌رو می‌شود.

از پنج عنوان داستان کتاب، عناوین داستان‌های اول و دوم و پنجم، به طور آشکار و مستقیم، نوعی طنز و طعنه در خود دارند و عنوان داستان سوم، با استفاده از هم‌کناری دو واژه متضاد، حاکی از نوعی طنز کلامی است. هم‌چنین با توجه به نامگذاری مناسبی برای بعضی از روزها و هفته‌ها از قبیل روز درختکاری، روز جهانی زن، روز

جهانی کودک و... عنوان داستان چهارم (روز جهانی زلزله)، نوعی گوشه و کنایه زدن به افراط‌کاری در تسمیه روزهاست.
 و اما گشت و گذاری در این داستان‌ها.

کش، فقط کش تنبان

در این داستان کوتاه، بیش از آن که با رویکرد طنز روبه‌رو شویم، با ریشخند و استهزای مظاهر غربی، در زندگی شهری کشورهای توسعه نیافته (موسوم به کشورهای جهان سوم) سر و کار داریم. در جهان این داستان، تخیل و ذهنیت نویسنده، در ساخت رویدادها و آدم‌ها و خلق موقعیت‌ها کم‌ترین نقش را داشته و در عوض، عینیت و موقعیت آدم‌ها و کنش‌ها، به عنوان پدیده‌هایی مستقل از ذهن نویسنده، رتوش و بزرگنمایی (اگر اندیسمان) شده، رنگ و لعابی انتقادی به خود گرفته‌اند.

ماجرای این قرار است که پدری کارمند با پسر نوجوانش، برای خرید به یکی از فروشگاه‌های زنجیره‌ای (نماد بازار در اقتصاد سرمایه‌داری) می‌رود و می‌خواهد می‌بازار خود را یک جا و از طریق کارت اعتباری (پول الکترونیکی - نماد

جامعه سرمایه‌داری - ایضاً) خریداری کند. آن‌ها پس از انتخاب کالاها و پر کردن چند سبد و چرخ‌دستی به صندوق مراجعه می‌کنند، ولی دستگاه قبول کارت اعتباری خراب است و آن‌ها که پولی به همراه ندارند، مجبور می‌شوند سبدها و چرخ‌های خرید را خالی کنند. البته پدر توانست با پول خُردهای ته جیب خود، سفارش مادر را که «کش تنبان» است، بخرد.

در این ماجرای واقع نما و ممکن الوقوع که در سرشت خود، طنزی قوی را پنهان کرده، در سطح نثر و زبان، مستقیم‌گویی و آشکارسازی‌ای صورت گرفته که رویکرد طنز را به هجو و هزل فرو کاسته است:

«چند نفری هم توی صف صندوق‌ها پول می‌دادند و رسید می‌گرفتند و جنس‌ها را توی کیسه‌های پلاستیکی می‌گذاشتند. بابا بادی به غبغبش انداخت و گفت: اینارو! جهان سومی‌های عقب‌مونده! زرت و زرت پول می‌شمارند. دنیا پیشرفت کرده. کارت اعتباری جای پول رو گرفته. اون وقت این بورکینا فاسویی‌ها دست شونو می‌زنن به این پول‌های آلوده و چنندش آور.»

و در پایان، هنگامی که فناوری مورد تمجید پدر، ناتوان از کار در می‌آید، پدر در کمال ناامیدی می‌گوید:

«این مملکت، مملکت بشو نیست!»

جا به جا شدن دو یا چند موقعیت در این داستان، خواننده را در وضعیتی مبهم و دشوار قرار می‌دهد. مخاطب نوجوان - شاید - خوشش بیاید که شخصیتی هم سن و سال خود را در موقعیتی بر حق در این داستان بیابد؛ شخصیتی که نه سازنده این وضعیت است و نه از این ساز و کار اجتماعی و اقتصادی (حداقل در جهان این داستان) زیان و ضربه‌ای می‌خورد. او شاهد، ناظر و راوی ماجرای «نمکین» و لطیفه‌وار است. از منظر مخاطب بزرگسال نقد تکراری دو جامعه سنتی و نو (در حقیقت چالش میان سنت و مدرنیته)، در شکل و قالب متنی داستانی نوشته شده است که ژرفای پرسش برانگیزی در آن نیست، بلکه در سطح و بیرون موقعیت اجتماعی و آدم‌ها، باقی می‌ماند. البته از حق نگذریم که پرداخت خوبی از موقعیت‌ها و آدم‌ها و رفتارها، صورت گرفته است. بهانه روایت داستان،

منطقی است و ظرف روایت، گنجایش ماجرا (مظروف) را به خوبی دارد. وحدت موضوعی (وحدت طولی و عرضی) و آشنا بودن فضا و مادیت و تعیین‌پذیری سوژه، سبب شده تا پرداخت، جامع‌الاطراف جلوه کند. این ساختمان، با ساختار ذهنی مخاطب نوجوان، تباین بایسته‌ای پیدا کرده است.

لبخندهای کشمشی یک خانواده خوشبخت

راوی این داستان، نوجوانی است که به کلاس آموزش کاریکاتور می‌رود. او در خانه و مدرسه و خیابان، به گفت‌وگو و اصطلاحات مردم و پدر و مادرش توجه می‌کند. او بسیاری از عبارات را با زبان رسمی که در کتاب‌های درسی‌اش خوانده، مغایر می‌بیند.

ماجرا این است که روزی رادیوی پدرش (گویا پدرش اهل تماشای تلویزیون نیست و خوش دارد به اخبار رادیوی ۸ موج که رادیوهای بیگانه را هم می‌گیرد، گوش می‌دهد. پس این رادیو، به جانش بسته است) از دست مادر می‌افتد و صدایش قطع می‌شود. راوی می‌پذیرد که رادیو را تعمیر کند. مادر

خواننده، پیش از آن که

داستان‌های این مجموعه را بخواند

و از موقعیت‌های خنده‌دار و طنز آن لذت ببرد،

با نوعی شیطنت در نامگذاری داستان‌ها

و ساخت واژه‌ها و عبارات‌ها و ترکیب‌های واژگانی،

روبه‌رو می‌شود

اصلاً قرار نیست که نوجوان و یا همه مردم،

همیشه جدی باشند. انتظار این که مردم

همیشه جدی باشند، خودش طنز و

شوخی بزرگی است

اگر حسن‌زاده توانسته باشد این نتیجه‌گیری را

که «جدیت زیاد و دائمی یک شوخی بیش نیست»،

به ذهن‌ها انتقال دهد،

در نوشتن طنز موفق عمل کرده است

وقتی همیاری پسر را می‌بیند احساس امنیت می‌کند و به او لبخند می‌زند؛ آن هم از نوع کشمشی‌اش. تا پدر از سر کار به خانه برگردد. اتفاقات ریز و درشت دیگری نیز در خانه می‌افتد. مثلاً خواهر راوی وسایل آرایش مادر را برمی‌دارد و دزدکی دستی به صورتش می‌کشد. راوی او را گیر می‌اندازد. خواهر راوی (نازنین) اولش می‌ترسد، ولی به او لبخند کشمشی می‌زند! خلاصه، نوجوان داستان نمی‌تواند رادیوی بابا را تعمیر کند و پدر از راه می‌رسد.

مادر برای خوشامدگویی به پدر لبخند می‌زند. پدر هم برای نشان دادن اقتدار پدرسالارانه‌اش، به اهل و عیال لبخند می‌زند. خلاصه همه به هم لبخند کشمشی می‌زنند و احساس خوشبختی می‌کنند. پس خوشبخت کسی است که لبخند می‌زند و یا لبخند تحویلش می‌دهند!

خوشبخت خانواده‌ای است که در حساب بانکی پدر، دو میلیون و خرده‌ای پول باشد و پدر مدام بنالد و لبخند کشمشی بزند.

نویسنده در این متن ملایم و مطایبه‌آمیز، از تقابل معنای اصطلاحی برخی از واژه‌ها و عبارات‌های طعنه‌آمیز با معانی حقیقی آن‌ها و از

همه مهم‌تر، از «معنای کنایی» کشمشی استفاده می‌کند تا خوشبختی، لبخند، زندگی، داشتن حساب بانکی را به تمسخر و ریشخند بگیرد.

در داستان‌های دیگر این مجموعه، گوشه‌هایی از زندگی روزمره طبقات کم درآمد و کارمند و متوسط جامعه شهری، با «گوشه و کنایه» و طنزی کلامی - طنزی که در بافت واژه‌ها لانه کرده - روایت می‌شود.

طنز حسن‌زاده در داستان‌های این مجموعه خوشخوان و نوجوان پسند، در سطح واژه‌ها و کلمات باقی می‌ماند. نویسنده طنزپرداز، به حوزه سنی مخاطبان خود توجه دارد و از تعمیق و ژرفیابی جنبه‌ها و جلوه‌های طنز، عمداً خودداری می‌کند.

طنز درونی و تلخ، بیشتر از آن که شوخی باشد، اندیشیدنی است.

بن مایه داستانی چنین طنزهایی، واقعی و جدی است. اصلاً قرار نیست که نوجوان و یا همه مردم، همیشه جدی باشند. این که آدم‌ها بایستی همیشه و در همه حال جدی باشند، خودش طنز بزرگی است.

نگاه جدی به زندگی و پیرامون، نگاهی رسمی و تعریف شده است. تکراری به نظر می‌رسد. کلیشه‌ای است و فاقد نوآوری و خلاقیت‌های

فکری از نگاه غیررسمی و وارونه به پیرامون، زندگی، آدم‌ها، پدیده‌های طبیعی و اجتماعی، موجودات، رفتارها و... روایت جدیدی به شمار می‌آید. نوعی شناخت است.

حسن‌زاده با نوشتن این داستان‌ها، کوشید دریچه دیگری فراچشم نوجوانان باز کند تا قراردادهای مألوف و رفتارهای مرسوم را «بازتعریف» کنند. شاید با این کار، کمی از سختی‌های زندگی و دشواری‌های موجود کاسته شود.

روان‌شناسان می‌گویند، وقتی می‌خواهید بر دشمنی قوی چیره شوید، بهترین راه آن است که او را کوچک بینگارید. طنز از یک نظر، ترانزیستور کاهنده‌ای است که ابهت زدایی می‌کند. راستی آیا می‌دانید که زندگی در عین جدی بودن، زیاد هم جدی نیست. پس جدی نگیریدش. حتی این نوشتار را هم!

اگر حسن‌زاده توانسته باشد این نتیجه‌گیری را به ذهن‌ها منتقل کند، در نوشتن طنز موفق بوده است. شما چگونه فکر می‌کنید؟ یک بار این کتاب را بخوانید تا آسان‌تر بتوانیم باهم صحبت کنیم.